

غروب آن حضرت که قریحه ملیونها نفوس را جریحه دار کرده پیردائیم*
 و اگر چه مقالات لاتمد و لا تحصی از داخله و خارجه در این موضوع
 نوشته شده و قلم دوستان بطوری و سایرین بطرزى بر دفتر خورده
 که کلامشتمل بر توصیف و تمجید و اظهار اسف از فقدان آن فقید
 مجید است * و نه تنها این مقالات در شرق بالسنه عربیه و ترکیه
 و فارسینه تقریر و تحریر و طراز صفحات جرائد شده بلکه مقالات بسیار
 بالسنه غربیه در جرائد امریک و اروپ نشر گشته ولی نگارنده
 جامع تر از جریده النفر منطبعه حیفاً جریده نئی را ناطق بر این مقام
 ندیده لهذا مناسب است که در بیان شرح صعود و حمله مبارکه حصر
 نمائیم ترجمه مندرجات در آن جریده زیرا هم نگارنده آن جریده
 در حیفاً حاضر و قدم بقدم ناظر بوده و هم شخصاً بهائی نبوده و هر چه
 نگاشته خالیاً عن الحب و البغض بوده است

ترجمه جریده النفر منطبعه حیفاً فلسطین نمره ۲۸۸۹ از سال

یازدهم مؤرخه ۶ ربیع الثانی ۱۳۴۰

(حادثه بسیار بزرگ)

ارتحال یگانه مرد عالم انسانیت عبد البهاء عباس * تولد یافت در سنه

۱۸۴۴ و رحلت نمود در سنه ۱۹۲۱

مصیبت زده شد عالم انسانیت بسبب در گذشتن بزرگترین رکنی
 از ارکان آن و مشهورترین احسان کننده بعالم انسانی که ذکر او پر کرده
 است شرق و غرب را و آن دانشمند کبیر و حکیم شهیر آقای سر عباس
 بهائی است * مقصود جریده نگار از کلمه السيد السر عباس البهائی
 این است که آنحضرت در نزد اعراب بلکه مشرقیان بسیار است و آقای
 معزوف و موصوف بود و در نزد انگلیسها و مغربیان بلقب سر که
 همان معنی آقای را میدهد بطور رسمیت ملقب و منعت بود (مؤلف)

خدا پرورد عبدالبهاء را در ساعت يك و نيم بعد از نصف شب در شب
 دو شنبه ۲۸ تشرین ثانی (نومبر) سنه ۱۸۲۱ مطابق ۲۸ ربیع
 الاول سنه ۱۳۴۰ هجریه و صبح دوشنبه هائله و منقبین او اعلان
 ذیل را منتشر کردند

اعلان

خاندان عبدالبهاء خصوصاً و بهائیان عموماً خبر رحلت او را پیشتر
 میدهند او در شب گذشته رحلت فرمود و فردا ساعت ۹ بجنازه او
 تشییع میشود از منزلش بسوی مقام از راه کوه کرمل
 بعد از ظهر دوشنبه جمعیت اسلامیّه تانیاً اعلان ذیل را انتشار دادند

اعلان

انالله وانا الیه راجعون جمعیت اسلامیّه با کمال تأسّف رحلت
 یگانه مصدر فضل و دانش و بزرگترین احسان کنندۀ (عبدالبهاء عباس)
 را اطلاع میدهند فردا روز شنبه هنگام صبح از منزل بر جنازه او
 احتفال خواهد شد امید است که این اعلان را مانند دعوتهای خصوصی
 شناخته اجتماع کنند بر جنازه این فقید که خدایش مستغرق رحمت
 و رضوان خود فرماید و صبر جمیل یال و اصحاب او عنایت کند :

تاریخ حیات این فقید

فقید (عبدالبهاء) در سنه ۱۸۴۴ م. موافق ۱۲۶۰ هـ در طهران
 پایتخت مملکت ایران تولد یافت و روز ولادت او با ظهور باب معلم اول
 بهائیان تصادف نمود و چون بزرگ شد دعوت پدر این فقید (بهاء الله)
 در آن پایتخت شاه عجم ناصر الدین شاه را شنید و گمانی توأم با خوف
 حاصل شد و بجهت منزلت و مکانتی که از بهاء الله در دلهای رعایا جایگزین
 شده بود دهشت و هراسی بی پایان او را احاطه کرد و مایل شد که برای
 خلاصی خود او را بقتل رساند اما از این اراده و میل بازگشت نمود
 چرا که او از خاندانی بود که باعائله سلطنتی پیوندی داشت پسندید

او را ببغداد تبعید کرد و در آن وقت از عمر این فقید (عبدالبهاء) بیش از نه سال نگذشته بود و با پدر خود یازده سال در بغداد توقف نمود و این تبعید میل و توجه مردم را بهاء الله زیاد کرد و بسبب شنیدن تعالیم او مسرور شدند و او مقصد متوسطی واقع شد بین کربلا و ایران و مردم زیارت میکردند او را و تبریک میجستند از بیانات و ارشادات او و چون امر او عظمی یافت باز پادشاه از عواقب آن بدگمان و خائف گردید و تبعید او را باعائله اش بسوی ادرنه از حکومت عثمانی در خراسان کرد و پنجسال در ادرنه متوقف شد و در این اثنا برآمد و شد ایرانیان بیفزود بدرجه نیکه مقصد حجاج واقع شد و حجاج مخصوصاً زیارت او میرفتند پس دفعه دیگر پادشاه از دولت عثمانی درخواست نمود که او را باعائله اش بمسکاتی بکشند و این در سنه ۱۸۶۸ اتفاق افتاد و در این حال این فقید دست راست او بود این فقید چهل سال در عکا زیست کرد مثل زندانی در میان قلعه و در این مدت از حکومت استبدادی ترکی و جاسوسهای عبدالحمید (سلطان عثمانی) مشقتها کشید که احدی آنرا تحمل نکرده در این اثنا پدرش در سنه ۱۸۹۲ در عکا رحلت فرمود و در بهجی مدفون گشت و تا کنون مقصد زواری است که از جمیع اطراف دنیا بمقصد زیارت او میآیند .

در سنه ۱۹۰۸ بر اثر انتشار مشروطیت عثمانی این فقید باختیار خود در حیفا منزلی گرفت و مقامی در بالای کوه کرمل گزید و بنای بلند بنیانی در آنجا نهاده استخوان باب را در آنجا مدفون ساخت و آن مقام مقصد دیگر شد برای چند باب و زیارت خود فقید (عبدالبهاء) و حال آنکه خودش زنده بود و موعظه میفرمود کسانی که بسوی او میرفتند با آنچه داده شده بود باو از علم و حکمت و سداد رأی . مقصود روزنامه نگار از این بیان آنست که حضرت (عبدالبهاء)

در حیات خود در حالتیکه بموعظه و تربیت اصحاب و مقبلین مشغول بود این مقام و منصب را در کوه کرمل ساخت که هم محل دفن عظام معظم بآب باشد و هم محل دفن همگی مکرّم خودش و چنان شد که اراده فرموده بود (مؤلف)

و پیش از وفات پدرش در عکا او تنها دارای قول فصل بود در مسائل و استنباط آتی که بر پدرش طرح می شد چه که پدرش سرگزیت خویش را در آخرین ایام باو واگذار فرموده بود و این است سر آنچه را که بعضی از مردم جعل و تقوّل کرده گفته اند (بهاء) از انظار محجوب بود (و ریح نمی نمود) .

از عید البهاء عباس چهار دختر و یک پسر بوجود آمد اما پسر وفات نموده و چهار دختر در خانه شوهرند و همه زنده و مرزوقند اول زوجه آقا سید محسن دوم زوجه آقا میرزا عادی سوم زوجه آقا میرزا جلال چهارم زوجه آقا احمد بیک یزدی است . و او در حیات خود بمجه فضیلت و تقوی و بلندی همت و سحر اخلاق بود و او صاحب شهرت فراوانی است در شرق و غرب و او را با آمریکا و در هر نقطه هزاران ابناء مذهب او موجودند اما صفات او را هیچ شائبه سوئی مشوب نکرده و اخلاق او در نهایت انس و فروتنی بود روح و نفسی بزرگ داشت آرام و ملایم بود در مبدأ الوهیت راسخ بود صاحب حکمت و متانت بود صبور و شکیبابود در کار خیر و احسان و مهربانی در حق پیچارگان و مساکین و بیوم زنان و یتیمان فوق العاده مجتهد و ساعی بود روزگار بکرات مارا با او همدم کرد پس چاره نمی جز این نمی بینیم که باره از نمائیم او را که خودمان شفاهاً شنیده ایم ذکر نمائیم و آن اینست . خداوند پر دگار جمیع مخلوقات است همه را در زمین خود ممکن داده و بر هر چه یافت شود در زمین از حیوان و گیاه و آب و جهاد و هوا مسلط ساخته و بین احدی بادیگری فرق و تفاوت نگذاشته پس مردم

این زمین را ببقعه عمای متعدده تقسیم کرده هر بقعه تیرا بتای خوانده اند مثل انگلیس فرنسا المانیا امریکا و بر این اوصافی مختلفه خصوصت و مقاتله را پیش گرفته اند خدا انسا را افتاده حال و باسلامت نفس و صاحب انس آفریده نه چنگال در دست انسان است و نه نیش در دهان اوست و او خود شمشیر و توب و اسباب خونریزی را ایجاد کرده لازم است سلامت عمومی انتشار یابد و مذاهب یکی شود و مساوات عمومیت یابد .

از برای این تازه گذشته مکات بزرگی است نزد پادشاهان زمین و از قرار مذکور سردار بیطانی که در ۲۳ ایلول سنه ۱۹۱۸ حیفارا فتح کرد هنگام ورود بشهر برای زیارت این منتقل فرمان مخصوصی را در یافت نمود (یعنی از طرف امپراطور انگلستان مأمور شد که مخصوصاً حضرت عبدالبها را لدی الورد زیارت نماید) و پادشاه انگلیس نشانی از عضویت امپراطوری انگلیس از درجه نجات و بزرگی باو بخشید و او آن را از روی مجامله قبول فرمود بجهت اینکه او میل نداشت بأمثال این امور .

مراد این است که حضرت عبدالبها مایل نبود که نشان دولتی را قبول فرماید و در امپراطوریت عضویتی داشته باشد و از طرفی همرد احسان را جایز نمی شمرد خصوصاً احسان يك امپراطور جلیل القدر را لهذا بطور مجامله قبول فرموده و باجمال برگذار نمود (مؤلف) این فقید (عبدالبها) لغت فصیحی را نیکو می شمرد و جز بآن تکلم نمیفرمود اما لغت خودش فارسی بود و لباس او قبا و لباده سوری بود باعباء و بر سر او مولوی بود از پارچه سفید .

روی او منظر لطیف پسندیده داشت و صاحب محاسن و موی فروریخته سفید بسیار براق بود « یعنی کیهوان بلند فروریخته براق داشت » در وجه او بشاشت و در ترکیب جسم او متانت بود

معتدل القامه و گندم گون بود دارای دو چشم براق و صحت خالص بود و کمتر بمرض گرفتار میشد * سه روز قبل از ارتحال خود اظهار کسالت فرمود و در یکی از اطافهای خود منزل فرمود و در آن اطاق بسیاری از اهالی حیفا او را زیارت کردند و در ساعت پنج از همان شب رحلتش دو نفر از بزرگترین اهالی حیفا نزد او بودند و اشاره کردند که اطاق را تغییر دهد در جواب فرمود در خواب دیده ام که ملازم همین اطاق باشم و غیر از این اختیار نکنم و من در چندین آبادی روی زمین ساکن شده ام و عنقریب خودم در جوف این زمین آباد خواهم شد (۱) و چون آن دو نفر از نزد او بیرون آمدند بجهت وداع ایشان تادر خارجی تشریف آورد و آنها خواهش مراجعت نمودند برای آنکه مبادا هوا او را آسیبی رساند جواب داد که نقلی نیست .

چون باطاق خود مراجعت فرمود چند مرتبه انقضاه اجل خویش را اعلان نمود و فرمود که ساعات حیات من بشماره افتاده است .
 و او وصیت نامه خود را بجامه اولی هنوز باز نشده و هر زمانه مفتوح گردد معلوم خواهد شد که محل دفن او کجا و ولی امر که بعد از او زعم بهائیان باشد کیست .

و در ساعت يك و نیم بعد از نصف شب دو شنبه ۲۸ تشرین ثانی ۱۹۲۱ روح طاهر خود را بدون کثر زحمتی بیرون داد و صبح دو شنبه ندای رحلت او بلند شد چنانکه در صفحه اولی مذکور است .

مشهد الفقیه (قرارگاه عبد البهاء)

الساعة الرهيبه (ساعت هولناك)

پیش از رسیدن ساعت نه از روز سه شنبه ۲۳ تشرین ثانی ۱۹۲۱ راه وسیعی که ممتد است از خیابان لبنی بدامنه کوه کرمل از جمهور اهالی واعیان قوم و اشراف بلاد پرشد در حالتیکه دلهارا خفقان (۱) این جمله بجهل است و در اصل و ترجمه کاملاً مقصود بدست نیامد

گرفتی بود و نفسها جبر شده و زبانها ساکت بود و خشوع و آدابی در میان جمعیت مانند بنای محکم حکم فرماده در این هنگام جمعیت مردم بجزازه فقید رو نهادند و مقدم بر همه سر هر پرت صحنه ایلی بود (سر کیسر عالی انگلیس در فلسطین) که او را مندوب سامی گویند ربا اعضاء و حواشی خود مخصوصا برای تشییع حاضر شده بود همچنین حاکم مقاطعه فیذیه یا حضرت مستر سائس و قونسلهای دول و رؤسای روحانی از عموم طوائف اسلام و مسیحی و اسرائیلی

زردیک شدند بجزازه فقید خویشان و پیروان او در حالتیکه از اندوه میسوختند و از اشک چشم میگذاختند و بر جنازه افتاده آن را بوسه میدادند بوسه از عقب بوسه و حرارت و حسرت ایشان چنان بود که اگر ممکن میشد زندگی عودت کند و جانها باز گشت نماید مقتضی بود که این حرارت و حسرت حیات او را عودت دهد و جانها را بجمهای ساکت بپریح برگرداند و چون ایشان (یعنی عائله و اتباع) از این محل وحشتناک و منظره دردناک برگشتند صدای ناله و ندبه و صریخ نوحه و بکاه مرتفع گردید و تابوت بلند شد در حالتیکه در آن تابوت حکمت و بلاغت و حلم بود که در کف مردان در آمده و تابوت از چوب ساده سفیدی بود که روی آن بشال کشیری گران بها پوشیده شده بود چون آن موکب بسیر و حرکت آمد نظر های پر خشوع آنرا احاطه کرد و دلهای سوزان طائف حول آن کشت کسانی که جلوی آن جنازه میرفتند عبارت بودند از دسته از پلیس بر کدگی صاحب منصب خود و کودکان عریان از طائفه اسلام و مسیحی باطیلبها و علما و غواصان و پیشکاران قونسلهای دول و مشایخ طرق اسلامی که نشید های حزن آور جلوی زمش میخواندند و مندوب سامی و اجزای او دوش بدوش جنازه میرفتند *



جمعیت حیفادری آشیدیس جنازه حضرت عبدالبهاء

و حضور حاکم ایالت و اقارب او بر هیبت این موکب میافزود و سیر این موکب بر ترتیب مذکور متواصل بود در آنجا بان که منتهی میشود بکمر کوه کرمل در حالتیکه انتظام کامل بود و جمعیت از چپ و راست صف زده بودند و تمام آن جمعیت ساکت بودند بطوری که گویا مرغ پر سرهای ایتان نشسته و مثل این بود که زمین زیر تابوت کشیده میشود تا اضطراب نشود مسافر گریمی که بغیر از او نیست صاحب دستهای نورانی که در این بلاد بر بیچاره و فقیر بذل نمایند و با وجود دوری راه بر احدی نشانه ملال ظاهر نشد تا اینکه آنجماعت بمقام باب معلم اول مذهب بهائی رسیدند :-

در ساعت ده و بیست و پنج دقیقه جنازه را از سر دوش و دستها فرود آورده بر تختی نهادند که در مقام بلند بنیانی واقع بود و نیکوترین مرکز را در جیل کرمل حائز است و اطراف جنازه مندوب سامی و اجزای او و حاکم ایالت بودند سپس علمای اسلام و رؤسای روحانی و چون مؤخره موکب رسید چنان اجتماع مهیب بود که حیفا نظیر آنرا ندیده بود و چون سکون و قرار حکمفرما شد حضرت شهاب ادیب یوسف افندی خطیب ایستاده و مرتجلا خطابه مؤثری ادا کرد که ما هر چه را توانسته ایم در اینجا ذکر می نمائیم (و آن این است)

یا معشر العرب و المعجم الخ

ای گروه عرب و عجم از برای چیست که می بینیم شما جمع شده اید؟ از چه جهت زده و حیرانید و از بهر چه فکر میکنید؟ آیا فکر شما برای سردن است و بجهت خاطر این مدتی که زنده حقیقی است؟ هر روز کاروانهای اموات جلوی روی شما میگذرد و شما برای آن مهیا نمیشوید؟ بر که گریه می کنید؟ آیا بر کسی گریه میکنید که دوش در حیات خود بسیار عظیم و بزرگ بود و امروز صبح در ممات خود بزرگتر از اول است؟ آیا گریه میکنید بر کسیکه تجلیل کرده اید او را باینکه

ملقب باشد بلقب حکیم یا امام ؟ این شخص که بعالم بقا انتقال میفرماید گریه بر او سزاوار نیست گریه کنید بر فضل و ادب - گریه کنید برای خاطر خودتان بجهت اینکه شما فاقدشده‌اید او را و این فقید شما نیست مگر کوچ کننده کرمی که از عالم فانی شما بسوی عالم ابدی می‌رود گریه کنید یکساعت از برای کسیکه هشتاد سال برای خاطر شما گریه کرد و نظر کنید راست و چپ و مشرق و مغرب و تصدیق کنید مرا در این خبر که چه فراغی در بزرگی و وجاهت حادث شد (یعنی جای بزرگی و وجاهت در این عالم خالی شد) و چه رکنی از ارکان سلامت خراب گردید و چه لسان آزاد طلیق فصیحی ساکت گشت آه و بسیار آه نیست این مصیبت مصیبتی که دلی در آن بشکند و چشمی اشکبار شود بلکه و امیدگذارم شما را که جوانان شما بر پیران بگریند و پیران شما بر جوانان ندبه کنند (یعنی در این ماتم پیر و جوانان در حسرت و حرمانند پس باید جوانان برای حرمان و سوز دل پیران بگریند و پیران برای حسرت اندوه جوانان ندبه کنند) بدای بحال ما کین که خیر و نیکی از ایشان جدا شد و بدای بحال یتیمان که پدر مهربان از آنها دور گشت های های اگر قدیه و قربانی برای سر عبدالبهاء عباس قبول میشد اشخاص عالیقدر برای او قربانی میشدند و لکن او اجل از این است و از برای هر اجلی کتابی است پس باز گشتی برای حکم الهی نیست چگونه ذکر کنم برای شما از آثار این یگانه مرد عالم انسانیت و حال آنکه آن مآثر اعظم از این است که بذکر و بیان یگنجد و بیشتر از آن است که بشماره و حساب درآید پس کافی است او را که از او در هر دلی يك اثر بزرگی و بر هر زبانی يك ذکر نیکویی باقی و موجود است و کسیکه یادگار نیکو و ذکر ابدی خود را گذاشته پس او نمرده است * تعزیت باد شمارا ای اهل جناب بصبر و تسلی اما امکان ندارد که احدی از اهل مشرق و مغرب شمارا تعزیت گوید و حال آنکه خود را اولی

بتسلیت و تعزیت می بیند . (یوسف خطیب)

بعد ازان حضرت فاضل سری ابراهیم افندی نصار چنین تکلم کرد
بکیت علی الدنیا و قد مات سیدی و منلی من بیکی اذا مات سیده
تاجهان باقی است گریم زانکه بی مولا شدم

همچو من باید بگرید هر که بی مولاستی

برای چیست این گریه های جگر شکاف ؟ چیست این نوحه و ناله ؟
چه خبر است در میان مردم ؟ آیا کوهی فروریخته و یازارزه و لغزشها
در زمین افتاده ؟ نه این است و نه آن بلکه یگانه مرد فضل و عظمت
(عباس البهاء) رحلت فرموده و بتحقیق که

خرجوا به والکل باک حوله صدمات موسی یوم دک الطور

خاق گریان اینچنین بیرون دویدند از سرای

طور مندک گشته یاخود منصعق موساستی

زهی وحشت و دهشت از هول این مصیبت دردناک این خسارت و طغیه
و مصیبت عمومی است که در مثل آن پیوند دلبهاره میشود و در چنین
موقع وحشتناکی گریبانها دریده میشود پس آه از سوز دلهادر گذشت
آقای بزرگ عباس بهاء پس فروریخت کوه نیکی و احسان و ساکت شد
العیاس صوت او در اقالیم معموره و مصیبت زده شد عالم انسانیت
در حالتیکه ذکر نیکیهای بی شمار او بر زبانها جاریست و چشمها گریان
و دلهای تاب است زهی حسرت و دریغ !

زندگانی کرد عباس مدت هشتاد سال و آثار حیات او مثل پیغمبران
مرسل باقی است تهذیب اخلاق فرمود و تعلیم داد - احسان کرد و پناه
بخشید براه راست هدایت و ارشاد نمود و قوم خود را بعبود و بزرگی
رسانید و زود است که از جانب پروردگار اجر بهترین نیکو کاران
جزای او باشد ای گروه مردم بشنوید - نمرده است عباس نمرده است
و پوشیده نشده است نور بهاء نه پوشیده نشده است بل شعاع آن

بزودی مانند آفتاب پرتو خواهد افکند تا آنجا که خدا خواهد .
 زندگی کرد عباس یادگار بهاء در حالتیکه معنی حقیقت و حیات
 ادبیه از حیات او منبث بود و بسبب وجود او حیات روحانیه تجلی
 نمود پس نقل مکان فرمود از دنیای خود بسوی جهان در پیشگاه
 پروردگار خویش بشانیکه مالک است آنرا و نیکبهای خالص و صفات
 ارجمند او احاطه کرده اند او را . آری ای قوم من مشایخت کرده اید
 جسد فقید بزرگی را که بسوی مکان دیگر خود می رود یقین کنید که
 عباس شما الی الابد باقی خواهد بود و در میان شما باعمال و اقوال
 و صفات و حیات روحانیه خود زنده است و در اعلیٰ عالم مقام جمیع
 جوهریات حیات خود جاوید است و داع می کنیم عباس مادی خودمان
 را در حالتیکه ماده او از انظار ما غایب میشود و لکن عباس حقیقی
 روحانی ما از عقول و افکار و قلوب ما جدا نخواهد شد و ذکر او
 از دهانهای ما نخواهد افتاد (خطاب بجزاؤه مبارک)

ای راقد بزرگ کریم تو احسان کردی در حق ما و هدایت فرمودی
 ما را و تعلیم دادی ما را زیست کردی در میان ما بنام آنچه معنی کلمه
 عظمت و بزرگی را حائز است و مباحثات ما بر رفتار و کردار تو است تو بلند
 کردی قدر و منزلت مشرق زمین را بمنتهای درجه بلندی تو اصلاح
 فرمودی تو تهذیب صفات نمودی توسعی و کوشش خود را تمام کردی
 پس رسیدی بتاج مجد و بزرگی بخواب آسوده در ظل رحمت پروردگار
 خود و او جزا میدهد تو را بهترین جزاء و ای شاخهای شجره بهاء
 در این موقع تقدیم میکنم بسوی شما تأسف خود را و مسئلت مینمائیم
 از پروردگار خود که بیخشد بشما تعزیت نیکو و تعزیت و تسلیت ما را
 در حفظ و رعایت شما قرار دهد و جزا دهد خاندان شما را بهترین جزاء
 عوض نیکبهای وطنیه این خاندان بدرستی که اوست شنوا و پذیرا
 (ابراهیم نصار)

و حضرت صاحب الفضیله الاستاذ محمد مراد افندی مفتی حیناً این
بیانات را قرائت کرد: هنگامی که يك امتی بزرگی از بزرگان خود را
مفقود میکنند اعم از اینکه در علم خود بزرگ باشد یا در فضل خود
بزرگ باشد یا در سیاست خود بزرگ باشد یا در مبادی و مبررات خود
بزرگ باشد تسلی ایشان در این است که لابد از میان فرزندان او کسی
بیرون خواهد آمد که جایگیر آن شخص بزرگ باشد و لیکن مصیبت
عالم انسانی در این فقید قیاس بغیر آن نمیشود بجهت آنکه این کوچ کننده
کریم محلی را که خالی گذاشت از وجود خود احدی از ابناء قبیله
او آنرا پر نمیسازد دوست ندارم که مبالغه کنم در بیان مقام این مرد
بزرگ پس دستهای نورانی او را در راه خدمت بعالم انسانیت و آثار
روشن و عیارا در عمل بر واحسان احدی انکار نکرده است مگر
کسیکه خدا مهر بر دل او نهاده باشد.

عبدالبهاء در جمیع ادوار حیات خود بزرگ بود و منسوب
بمصمت بود و نگاهدارنده بود نفس خود را * دارای عواطف شریفه
و مبادی سامیه بود اخلاقی پسندیده و سیرتی نیکو داشت ذکر او
در مشارق زمین و مغارب آن مشهور است و او مرتبه بلندی را احراز
نفرموده مگر بکوشش خود و این منزلت عالیه و مکان بلندی که در
دلها دارد باقی نرسید مگر بسبب مساعدت باهر فقیر و پناه دادن
هر غم زده و تسلی دادن هر مصیبت دیده.

او که مستحق رحمت الهی است بر نکات شریعت اسلامیة واقف
و آگاه بود دانشمندی بزرگ و استادی نحریر بود اگر شخص او غایب
شده است اعمال او در چشمها باقی است و از اذهان محو و فراموش نمیشود
و اگر مرده باشد عباس نام نیکش لازال بر قرار است

✽ خطابه بجزایزه مبارکه ✽

توای مسافر و کوچ کننده کریم زندگی که دی، با عظمت ...

و مرگ تو نیز با عظمت و بزرگی بود و این مشهد کبیر و مویک مهیب نیست
 مگر برهانی ساطع بر عظمت تو حیا و میثاقاً اما بعد از تو ای فقید کیست
 برای فقیران و کیست برای گرسنه گان و اندوه زدگان بلکه کیست
 برای بیوه زنان و یتیمان بعد از فقدان یگانه مرد انسانیت و تنها مرد
 خیر و معروف * پس آسوده و راحت بخواب در مرقد خویش با وثوق
 و اطمینان کسیکه آنهاست مناقب او و این است خاتمه حیات او پس او
 خود حجت است در اعمال خود و باقی است در آثار خویش * خداوند
 در این حادثه جسیمه و مصیبت عظیمه آل و اقارب تو را بصبر جمیل
 الهام کند و در رحمت و رضوان خود تو را فرو برد اوست شنوا و پذیرا
 پس حضرت الاستاذ عبدالله افندی مخلص این خطابه را خواند
 آیا دیده اید که چگونه شمس غروب میکند و ماه شب چهارده
 رو با فول می رود و ستاره فرو میریزد آیا شنیده اید چگونه تخت
 و از گون میشود و کوه ها از هم می پاشد و آثار دگرگون میگردد آیا
 ادراک نموده اید که امثال این اتفاقات و مسموعات چه دهشت عظیم
 و وحشت الیم و رعشه و لغزشی را در نفوس و قلوب و اجسام یادگار میگذارد
 همه این حادثات آسمانی چیزی نیست در وقت قیاس بمصیبت کنونی ما
 و اتفاق بزرگ ما و کارته کبرای ما که سزاوار است برای آن دلها منشق
 شود نه گریبانها و بجهت آن گوشه های جگر پاره شود غرض جامه ها
 آری آفتاب دانش غروب کرد بدر تقوی افول نمود ستاره مکارم
 اخلاق فروریخت تخت فضیلت سرنگون شد کوه احسان و نیکی
 از هم پاشید آثار هدایت دگرگون شد بسبب رحلت این مسافر کریم
 که انتقال میفرماید از جهان فانی بعالم باقی * مرا بنظر نمیرسد که حاجت
 باشد در بیان فضائل این فقید بزرگ ما و شماره کردن مناقب این نور
 جبین میمنت ها پس همه شما با گواهان عادلانی هستید بر آنچه خداوند
 نهان کرده بود در وجود او از حسن جمال و خلق جمیل و وسعت صدر

و دریای جود و کرم حاتمى پس کیست که گرسنه تیرا بعد از او اطعام
 کند و کیست که برهنه تیرا بپوشاند و کیست که حسرت زده تیرا
 نیکی کند و کیست که گمراهی را هدایت نماید و کیست که بیوه زنی را
 رأفت نماید و یتیمی را موااسات فرماید و کیست که تشنه علمى را
 با آبگناه صافی و بوستان خرم وارد سازد بلکه کیست از برای محافل
 و منابر و محل های خطابه و جایگاه علما و احبار * همه آنها خالی شدند
 از یکتا اثر خود و بیهمتای دلاور خویش و مردانه مرد مشهور خود
 و بدر تابان خویش * و من معذرت میطلبیم از شماها اگر در این ایستادن
 خود (برای خطابه) وفائی را که واجب است نیکو بجا نیاورده باشم
 و قادر نشده باشم که ثنای نیکو و وصف شایان و ستایش پسندیده ای
 که این مسافر کریم آنرا استحقاق دارد ادا کرده باشم * پس آنچه بر زبان
 من جاری است نیست مگر نتیجه قریحه مقروح زخم دار من و فواید
 خون آلود من پس اینها در حقیقت پاره های جگر است نه کلمات
 و اشک های دیده است نه عبارات * ای آقایان بهائی این مصیبت تنها مصیبت
 شما نیست بلکه این مصیبت اسلام است بنامها و نکبت عالمیان است
 از قدیم و جدید (یعنی آسیا و امریکا) پس تعالیم بهاء الله که شخص او
 منسوب به محمد رسول الله است منتشر است در مشرق و مغرب زمین
 و پروان پیشمار او باما در این ندای رحلت هم آوازند و گویا می بینم
 همین امروز سیمهای تلگراف این خبر و حشتناک را بدوش گرفته بسوی
 ایشان میبرد و علی الصبح در این امر راحت بر (یارنج آور) از صبر
 و شکیبائی گفتگو میکنند و راهی با آن نمی یابند و از تعزیت می پرسند
 و با آن غیرسند و از تسلی جستجو میکنند و بسوی آن راهی نمیجویند .
 حجاز و مصر و شام که گهواره اسلام است و عتبات عالیات که
 بزرگترین جسدهارا در بردارد با خاک ابران که این جواهر قیمتی
 و لؤلؤ گرانبهرا بیرون داده کلاً شریک میشوند بایست المقدس در این

حسرت و اندوه بر این کوچ کننده کرمی که الآن میخواهد سلامت در دامنه کوه کرمل و در موطن یسوع و ایلیا و برادرانشان از انبیاء ماوی می گزینند عطا کند خدا ما و شمارا اجر و ثواب و بدهد بما و شما صبر و شکیبائی در این مصیبتی که گویا شاعر آنرا قصد کرده گفته است .

تلك المصيبة انت ما تقدمها وما لها مع طول الدهر نسيان
ز این مصیبت شد فراموش آن مصیبتها که بود

ليك خود منسى نگرده تاجهات بر پاستی

و حضرت فاضل شیخ یونس افندی خطیب بالبدیهه این اشعار را انشاد و قرائت کرد .

حکم الاله يموت عباس البهاء	رب التقي والفضل والرفان
كل الانام بكت و طال نحيبها	لفراق من هو عين كل زمان
غرس الفضية في رياض علائه	فنمت وكان قطوفها متداني
فانخلق اجمع شاهد لفضائل	وما اثر جازت على كيوان
يا آل عباس البهاء لكم البقاء	الله باق والخلیفة فانی

و رئیس روحانی کاتولیکهای روم که نام او باسیلیوس است و او را بقدرس الاب الخوری ستایند (یعنی پدر مقدس تارکین دنیا) قرائت کرد کلماتی که مشتمل بود بر کرامت و جلالت و شیخوخیت (عبدالبهاء) و بعضی اعمال خیریه او در حق فقراء .

پس بلند شد حضرت منشی بزرگ و شاعر روشن ضمیر آقای ودیع البستانی و این قصیده را برخواند

لك في النفوس وفي العقول بقاء	فالموت عندك والحياة سواه
والمرء مثلك شيمة وسجية	ومزية ما رامهن فناء
ولو ان حيا لا يموت بيومه	مامات آدمنا ولا حواء
والعمر بين اثنين من مهد الى	لحد فذا الالف وهذا الياء
تقضى وقد يكون من جزع وفي	تلك القلوب تملة ورجاء

ولئن تكن عبدالبهاء بعينهم
 ضمته عكا بيهجتها وقد
 عباس يا عبد البهاء بن البهاء
 عباس يا عبد البهاء بن البهاء
 عباس يا عبد البهاء بن البهاء
 عباس يا عباس يا عبد البهاء
 أشرفت في غرب فلاح صباحه
 أترام ببعيد نورك أبصرو
 عباس يا عبد البهاء بن البهاء
 قدمت في ارض مباركة بها
 ارض اتأها في سراها محمد
 ارض تقدسها لنا وطننا وان
 نحى حماها لآتهان قبورها
 وزود عن هذا الضريح ومن به

فبعينهم ايضاً ابوك بهاء
 فتحت لقبرك صدرها حيفاء
 مات الرجال وعاشت الاسماء
 نفسى لملك في الزمان فداء
 انت الحكيم ودونك العلماء
 ماذا تقول بيومك الشعراء
 والشرق شرقك والصبح مساء
 ك ونحن يبرنا السننا الوضاء
 كن ما يشاء الله لا ماشاؤا
 عاش المسيح ومريم العذراء
 ارض تراها نعمة وثرأ
 جارت ففيها جنة وسما
 وفدى قبور الصالحين ذماء
 والعهد ود بيننا وولاء

وديع البستاني

اديب برنا وخطيب توانا حضرت خواجه سلامون بزا كلو في الحين
 اين خطابه را بلفت قرانسوي از حفظ خواند و بلاغت اين خطابه
 قسي است كه عربيت عاجز است كه تمام معاني اورا اتيان نمايد لهذا
 مجبور شدیم كه عين خطابه را بلفت فرانسه درج كنيم و بعد از ان بعربي
 ترجمه ننائيم. و اين ست ترجمه فارسي آن كه اين (آواره) از ترجمه عربي
 آن گرفته است.

در زمانيكه بي ديني و عدم اعتقاد انتشار يافت و جز محسوسات
 مجر به امري طرف اعتقاد واقع نشده در زمانيكه ماديت و طبيعيت
 مطلق العنان و منتشر گشته عجيب و نادر است كه يافت شود حكيم
 و دانشمند پر و بال گشاده مانند اين وجود مبارك كه اينك مجلي تأسف

ما واقع شده و او عبدالبهاء عباس است که تکلم میفرمود با دلها و عواطف بشریه و مینوشانید روح را بتعالیم و مبادی معروفه که بهترین اساس است برای هر دیانتی و شناخته شده است بیان و اقوال او که چون با نخبه‌های زمان و نایفه‌های دوران که بمبادی خود متمسک بودند طرف مباحثه واقع شد چگونه ایشانرا اقتناع فرمود.

اما حیات و زندگانی او گویا مجسمه فداکاری بود و ترجیح دادن سعادت و نفع دیگران بنفع خصوصی خود.

زنده کرد پیشوای ما از سطاطالیس و سقراط را پس پیروان ایشان که تقرب میجستند بسوی او خواندند در وجود او صفحه بزرگی از حکمت دینیّه و اجتماعیه را.

از زمان ارسطو تا این روزگار ما فلاسفه که تعلیم روح انسانرا برگردن گرفته بودند در مبادی خود تعصب میورزیدند و هر چیزی را که وسیله تقویت و ارتکاز فلسفه خصوصی خود میدانستند بآن تمسک میجستند و برای مخالفین خود نکبت میخواستند. اما در اینجا نه کید یافت شده و نه تعصب و نه خواهش نفس بلکه تماماً اخوت بود و برادری. عالم انسانیت در اینجا یک طرفدار بزرگ برای خود یافته که او جمع میکند بهترین مبادی را که در کل ادیان موجود است و آنرا تعلیم میدهد و همه ماها بر آن اتفاق داریم. پس پیغمبران یهود و مسیحی و اسلام که طالب این اخوت بودند امروز دستهای خود را دراز میکنند و با این مبادی شریفه مصافحه مینمایند یعنی مبادی این پیغمبر که نام او عباس است. فلسفه عباس سهل و ساده است ولیکن بسیار بزرگ است و شامل موافقت است با طبایع بشریه و امید است بزودی خوبی‌های این مبادی او هام و تعصبات را مفقود سازد. میگویند که فلسفه او شخصی نیست چه که بنا نهاده است آنرا بر امتزاج با فلسفه دیگران پس چه بسیار است که بهترین صورتهای مسائل بسیطه در وقتی

بر ما ظاهر میشود که آن مسائل بموقع خود ذکر شود و وقت اثبات آن شناخته شود.

چنانکه افکاری که خیلی شریف است ولی بی قیمت بنظر رسد عاقبت حق اکرام و قوت آن باو داده خواهد شد.

فلسفه او ابتکاری و اختراعی است علی الظهور والوضوح و در زمان ما این شخص مرتکز تمام مسائل منطقیه و عقلیه را مربوط و مرجوع فرموده با اکتشافات علمیه علی الرغم عقول ما که فقط با کتشافات و اختراعات و علوم پایند شده با وجود اختلافیکه در آنهاست پس دلها انشاد میکنند سلام مغربی را.

عباس و پدرش از پیش هر دو برگردن گرفتند این کار بزرگ را و باین مناسبت میگوئیم که همیشه دو عامل بوده است که میان شرق و غرب را تفریق کرده پس در حالتیکه می بینیم غرب اهتمام دارد به آشکار کردن آثار طبیعت - و عیان کردن امور نهانی و نمو دادن علم و دانش بسبب اینکه برسد باو علوم و اکتشافات در همین حال می بینیم مشرق را که محل ظهور انبیاء عظام و صاحبان شریعت واقع شده مبشرین چندی دیاناتی را ترویج میکنند و ممتد میسازند و دلهای آنها که زیر آسمان کیوداست پر میشود از آثار آن دیانات پس شرق و غرب هر دو با ایجاد مشغولند شرق بلند میشود بدیاناتهای خود و غرب بلند میشود باختراعات و اکتشافات خویش و هر دو حالت لازم است برای حیات اجتماعی ما.

عباس رحلت فرمود در حینا در فلسطین زمین مقدسیکه انبیاء ظاهر شدند در آن قرنها از پی قرنهای و امروز دره خود را در وجود این فقید تازه میکند و از سر میگیرد و ما تنها برای این فقید گریه نمی کنیم و تنها با افتخار نداریم بلکه اینک در اروپا و امریکا و در هر عالمیکه تشنه اند بسوی این مبادی اجتماعی که داعی اخوت است

گریه میکنند بر عباس - رحلت فرمود عباس بعد از اینکه بادو
امر ملاقی شد در عکا حبس خانه عثمانی در مدتی که کمتر از ده سال
نیست مسجون بود و بغداد پایتخت بنی عباس نیز زندان او و زندان
پدرش واقع شد اما مملکت ایران که گهواره قدیم این حکمت صافیه
الهیة بود اولاد خود را بدور انداخت آیا دیده نمیشود در این امور
حکمت الهی تا مخصوص شده باشد بآن حکمت این زمینهای مقدس
که از قبل منبع افکار سامیه بوده و از بعد هم خواهد بود علی الدوام
این شخص که از دست رفت گذشت بعد از او افتخار و بزرگی
اما نبرد آن کسیکه نوشت و تعلیم داد این مبادی شریفه را بلند است
مقام اولاد و عشیره او در میان امته و انتقال جست او بسوی سعادت
که بتاج همیشه گی و ابدیت مزین است (سلامون پزا کلو)
سپس علامه فاضل و نویسنده فصیح کامل و خطیب سخن سرا
شیخ اسمعقندی شقیه بغوریت و بیدرنک این خطابه را ادا نمود.
عادات دیرینه عرب بوده است چه در ایام جاهلیت و چه بعد از
اسلامیت که سرثیه خوانی کنند و در این مقاصدی بوده است که از جمله
آنهاست موعظه حاضرین و مستمعین و بیدار کردن ایشان و حضرت
خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم بر این مطلب اشاره فرموده میفرماید
کنی بالموت واعظاً یا عمر یعنی ای عمر کفایت است سرک برای موعظه
و پند و دیگر از مقاصد تشویق شنوندگان است برای فرا گرفتن اخلاق
حسنه و اعمال طیبه و پیروی کردن با آثار آنکس که سرثیه بر او خوانده
میشود و دیگر از آن مقاصد تزکیه و رات و دوستان اوست بذکر مفاخر
بزرگشان پس دلهای ایشان رؤف میشود و تخفیف میدهد درد و مصیبت
ایشان را و دیگر آنکه می بیند آنرا هر بافکری و عبرت میگیرد بمقتضای
مسلك و نقطه نظر خویش و میدانند حاضران که هر مخلوق سیر میکند
و چرا مینماید در این جهان و فکر و تدبیر میکند و آشکار و پنهان میشود

و تصرف میناید با اختیار و زها میسازد برای بروز کمال خود بکرات
 باذن و عنایت خالق خود جل و علا (یعنی دوره حیات خود را باین
 طریقی مختلفه بسر میبرد و مقصودش ظهور و بروز کمالات وجودیه است)
 تا آنکه اجل معلوم فرامیرسد در این هنگام تجلی میفرماید بر او
 خالق او بصفت قهر پس این شخص نفع و ضرر و موت و حیات و حشر و
 نشوری را برای خود مالک نیست و باینجهت است که خداوند به
 پیغمبر خود صلی الله علیه و سلم در قرآن کریم خطاب کرده میفرماید
 وهو القاهر فوق عباده

صراحتیه سزائی محزون میکند و تجلی قهری صراحتیه است از
 استرسال مگر اینکه این آقای عباس بهائی از اهل عکا شمرده میشد
 چه که زیاده از چهل سال اهالی عکا با وی زندگی کردند مجالس او
 مجالس علم بود و تکلم میفرمود در آن مجالس بتفسیر آیات قرآنی و اخبار
 نبویه را جمع میکرد و بحکمت خود و دقت خویش بین آراء مفسرین
 و محدثین و بین آراء علمای این عصر و حکمای قدیم و جدید توافق میداد
 صدقات بی در پی از او بأرامل و ایتم و مساکین میرسید و هرگاه صدیقی
 از این عالم رفت آل و ورثه او باید فراموش نکنند نیکی و احسان را *
 برای او منزلت بزرگی بود که بخل میفرمود بر هر کس که پناهنده با او بود *
 در یک زمستانی ملاقات فرمود با علمای عکا و بزرگان و اشراف در منزل
 استاد بزرگ آقا شیخ علی میری نور الله مرقده و در فصل تابستان نیز
 همین اجتماع حاصل شد در قرب منزل او در میدانی که در محله فاخوره
 است و در این دو اجتماع هر کس نشسته بود جز کتاب تاریخ و تفسیر
 و حکمت و مجموعه اوراق حوادث که مخصوص باشد بمباحث علمیه
 و فنیه چیزی دیگر نمیدید . پس از آنکه در حیف منزل گرفت مسافرت
 فرمود با اروپا و امریکا و مواعظه و نصیحت و خطابه های بلیغه در آنجا
 انتشار داد و مرادش از این نشریات این بود که بین ارباب ادیان و مذاهب

الفهت دهد و جدال عنیف را زایل سازد از دلتها و زبانها * تحریرش میفرمود
 همه را بر تمسک بجواهر و اعراض (یعنی حقائق) و گذشتن از فروع
 و عوارض (یعنی تقالید و اوهام) و این رویه که با اسلوبهای علمیه
 داشت مخصوص بود بمسلك خودش . جمعی از ایرانیان و غیرهم بر او
 اعتراض کردند و بر مسلك و آراء او انتقاد نمودند و رسائل و کتب مدون
 و مطبوع و منتشر ساختند ولی او در سیر خود کوشش داشت
 و بانتقادات و اعتراضات ایشان کسالت حاصل نمیکرد و از عداوت
 و بغض ایشان متألم نمیکشت و عادت بر این جاری شده که هر صاحب
 امر تازه و هر ذی مبدئی ناچار است از اینکه دست او را موافق شده
 مدح نمایند و دسته دیگر مخالفت نموده قدح و مذمت کنند سنة الله
 فی خلقه ولن تجد لسنة الله تبديلا اینک من مرد صرا متذکر میسازم
 بفرموده پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا ثلاث
 صدقة جاریة او علم ینتفع به او ولد صالح یدعوه له این آقای ما عباس
 علوم خود را در شرق و غرب منتشر فرموده و واضحاً و علناً و من گمان
 میکنم که او ملاحظه فرموده است همین مقصد صریح از حدیث نبوی (ص)
 را و بوظیفه خود وفا فرموده بلکه بما فوق آن هم وفا نمود در اینجهان
 و رفت بسوی پروردگار خود پر جای گریه و توحه بر او نیست و اهل
 و شیعیان او باید گوشه‌ها را پر کنند بدگر فضائل و مناقب او .

و این قصیده را شاعر مطبوع و ادیب مطلوب حضرت محمود افندی
 صفدی سروده مکتوباً بعائلة (فقید) تقدیم نموده (هو الخی الباقی)

و مرتها روح البهائم بیهاها	فی لیلۃ الاثنین قد فتح السماء
فیها وقام الانبیاء بولائها	صفت لها کل الملائکة التي
حیث استحال لها فكان ضیائها	وتزینت تلك الطباق لروحه
عهد الخلیقة ثم زاد بکائها	یا طالمأحسدت علیه الارض من
بردت غلاً کان فیها رواها	الله اکبر یا سموات لقد

مهلا فان الارض قد ضمت له
 من كوثر الفردوس كان غسيله
 ومشت له كل الانام بخشية
 يا كرملا اصبحت تنطع السماء
 اصبحت فوق الشامخات مكانه
 عبد البهاء عباس او حشت الاولى
 فلا بكينك ما حيت بادمع
 ولئن بكتك الخلق جازطها البكاء
 بالغيب كم حلت كل قضية
 ولا آدم تنميك ام نوح وهل
 ام نفع ناروح المقدس ام الى
 الله ا كبر كلهم فوق السماء
 هذا مقام جاز عن حد الصفات
 ولو استطيع نظمت من درر النجو
 ناسوت قدس لا يزال بهاها
 وهو المطهر او دعتة حشاها
 حتى الملوك ولاتها وزراتها
 نغراً وصرت اليوم من عظماها
 وغدوت اشرف بقعة ارجاها
 احيت علتهم وكنت دواها
 ياطالما مسحت يداك بكاها
 فقدوا بفقدك بدرها وذكائها
 حارت بها البلغاء مع علمها
 ينمى الى موسى الحكيم بلاها
 طه الامين لكي يقيموا عزائها
 هتفوا لروحك راجين لقاءها
 وحاز مالا ينبغي لسواها
 م ثناء على آل البهاء وعلاها

فی ۳۰ تشرین ثانی ۱۹۲۱ محمود لطنی الصنفی

و باخر نرسید این مرتبه سرانی پیش از ساعت یازده بعد از آن
 مندوب تسامی پیش آمد و مقابل جنازه ایستاده سرپوش را از تابوت
 بلند کرد و سر فرود آورد (یعنی تعظیم کرد) در حالتیکه رو بروی
 مقام باب ایستاده بود و ملاحظ شدند باواجزای او و حاکم فینیقا و اتباعش
 بعد از آن رؤساء و اهالی و تماماً اسفناک بودند در این مصیبت بزرگ
 و حادثه دردناک و خسارت حاصله و خالی شدن جای کسیکه حیناً او را
 مفقود کرده است اولاً و تمام اقطار عالم ثانیاً و ما را بتمجب آورد در این
 احتفال شدت مواظبت رئیس و فرمانده پلیس فینیقا مستر سنکارد در ترتیب
 سیز دادن و منظم داشتن حرکت و سکون همچو جمعیت بی شمار را

مؤلف گوید

آنچه را صاحب خزیده النفر نگاشته کلام مطابق واقع است مگر در دو نکته غیر مهمه * نکته اولی آنکه نوشته است بعد از کشف الواح وصایا مدفن آنحضرت شناخته خواهد شد * پس باید دانست که امر مدفن و مضجع حضرت عبدالبهاء مربوط بالواح وصایا و منصوص در آنها نبوده بلکه قضیه بر این منوال است * بعضی از مجاورین حیفا که از آن جاه است آقا عباسقلی کایدار و خادم مقام اعلی حکایت کردند که چون حضرت عبدالبهاء مقام اعلی را شروع بتأسیس فرمودند يك انبار آبی در وسط آن زمین که اکنون در زیر بناء واقع است بیرون آمد و چون در کوه بود و محلی بسیار معتبر بقسمی که ممکن نیست هیچ حادثهئی از قبیل سیل و زلزله و حریق و غیره بتواند بانجا خسارتی برساند لهذا امر فرمودند آنجا را بسیار متین و محکم تعمیر کنند و پوشند * پس آنرا بدو قسمت منقسم ساختند دیواری در وسط قرار داده در يك قسمت آن صندوق مطهر نقطه اولی را قرار دادند و قسمت دیگر را پوشیده و راهش را بسته رها کردند و احدی نمیدانست که آنجا برای چه مقصد است بلکه اکثری بی اطلاع بودند که در جوار مضجع نقطه اولی همچو محلی موجود است * چون صعود واقع شد اکثری از احباء متحیر بودند که مضجع مطهر مرکز میثاق کجا واقع خواهد شد بعضی اظهار داشتند که گرا را از حضرتش شنیده شد که آرزو فرموده که در وسط راه حیفا و عکا مدفون شود قادر عبور و مرور زائرین که از حیفا بمسکوا و از عکا بحیفا میروند سر راه ایشان واقع شده باشد * و اگر چه این قول را نمیتوان انکار کرد چه که خود این بنده نیز از جمله آنها است که این کلمه را شنیده ولی انصافاً نه بیان را میتوان از قبیل انصوص و وصایا محسوب داشت و نه اسباب انجام این مراسم در آن هنگام فراهم بود چه آن محل اینک بیابانی است

شتران و شاید تادویست سال دیگر هر قدر عکا یا حینا یا هزدو آباد
 شود و دامنه شهر و سمت یابد آبادی آن بدانجا نرسد و برای ساختن
 بنای قابلی حالیه در آنجا مایونها تقود لازم است پس موقع اجرای
 احوال منسوعه نیست و شاید ضمناً بعضی را تصور بود که استقرار
 آن هیكل مکرّم در بهجی در جوار روضه مبارکه پدر بزرگوارش
 انسب از سایر نقاط است ولی این هم مخالف سنجیه بندگی و ادبی بود که
 حضرتش نسبت پدر بزرگوار خود اظهار میفرمود * خلاصه آقا
 عباسعلی میگوید در این هنگام بنده نزد منتسبین مبارک عرض و اظهار
 داشتم و یاد آوری کردم که چنین محلی در مقام اعلی موجود است و بمباشرت
 خود آن حضرت ترتیب شده و چنین مینماید که آن مقام را برای همچو
 امر و موقعی ذخیره فرموده اند * حضرت ورقه علیا یکتا شقیقه
 عبد البهاء و ورقات مبارکه و افغان و منتسبین که آنقدر در آتش حزن
 میسوختند که حتی خود را فراموش فرموده بودند پس از تذکر فوری
 مطالب را تصدیق نموده بتعین و تخصیص آن محل مقدس برای استقرار
 هیكل اقدس فرمان دادند * و اینها همه در حالتی بود که ولی امر الله
 که عنقریب بذکر شان خواهیم رسید در حینا اشرف نداشتند *
 پس همه منتسبین بر این مسئله اتفاق کردند و این بود که این محل مبارک
 را مضجع و مرقد هیكل نور قرار دادند *

نکته ثانیه آنکه چون آقا میرزا محسن افغان سناً قدری از آقا
 میرزا هادی افغان اکبر و نسباً بکرتبه بنقطه اولی نزدیکترند لهذا
 صاحب جریده گمان کرده است که حرم ایشان نیز بزرگترین ورقات
 کریمه حضرت عبد البهاء است ولی این مسئله معکوس است و شرح
 اولاد و عاقله آن حضرت از این قرار است *

ورقات زکیات

مقدمه باید دانست که دوپسر از حضرت عبد البهاء بوجود آمد

یکی مسمی شد بحسین افندی و دیگری بمیرزا مهدی ولی عمر
 هیچیک دوام نکرده از این جهات در گذشتند یکی دو ساله بود
 و دیگری دو سال و نیم و بعد از آن دیگر اولاد ذکور از آن حضرت
 بظهور نرسید و بالاخره اخلاف ایشان منحصر شد بچهار کریمه‌ئی که
 در ترجمه التفسیر اشاره شده الا آنکه اولین کریمه کبری و رفته‌مایه
 ضیائیه خانم حرم آقا میرزا هادی افغان است و دوم و رفته‌مایه طوبی
 خانم حرم آقا میرزا محسن افغان و سوم و رفته‌مایه علییه روحا خانم حرم
 آقا میرزا جلال پسر سلطان الشهداء که از طرفی هم حفید عم منیره
 خانم حرم عبد البهاء است و چهارم و رفته‌مایه زکیه منور خانم حرم آقا
 میرزا احمد یزدی الملقب بحفید الوزره است و او فرزند مرحوم
 حاجی عبد الرحیم تاجر یزدی است که در اوائل طلوع مؤمن و ممتحن
 گشته مجبور بر مهاجرت شد و باعائله بمکامشرف و مقیم کوی مولای
 کریم خویش گشت و همه فرزندان که بزرگ آنها حاجی آقا محمد و وسط
 آقا میرزا حسین و کوچکتر از همه آقا میرزا احمد است که بمقامی بزرگ
 نائل شده کلا در مراتب ایمان و اخلاص بامر ثابت قدم و فداکار بوده
 و هستند * اما نسبت آقایان آقا میرزا محسن و آقا میرزا هادی بنقطه
 اولی را در طی یک تبصره و جیزه ذکر مینمائیم

(تبصره)

نزدیک ترین اقارب نقطه اولی عبارتست از سه خالو و دو برادر
 حرم * اما خالوها یکی حاجی سید علی بود که در طهران شهید شد
 و ذکر او در جزء اول گذشت و از او اولادی نمانده است * دوم
 حاجی سید محمد که رساله ایقان بنام او صادر شده و ذکر او و فرزندان
 از چندش حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله و اولاد و احفادش
 گذشت و پسر بلا واسطه‌ئی که از حاجی وکیل الدوله مانده است حاجی

میرزا محمد است * سومین خال نقطه اولی که از قلم افتاده حاجی میرزا حسنعلی است که سه پسر از او مانده بود اول حاجی میرزا آقا دوم حاجی سید مهدی سوم حاجی سید حسین و آنها هر سه در یزد تجارت و املاک داشتند و هر سه مرحوم شده اولادشان همان شأن و ثروت و نام و شهرت آبا را دارند خصوصاً آقا میرزا بزرگ و سایر ابناء حاجی سید مهدی * اما دو تقریرادران حرم نقطه اولی یکی حاجی میرزا ابوالقاسم بود که نگارنده دو پسر او را میشناسد اول آقا سید حسین پدر آقا میرزا هادی و ثانی میرزا ابوالحسن که شرح ابصار و انتحار او بفاصله نه روز قبل از صعود حضرت عبدالبهاء ذکر شد * دیگر حاجی سید حسن افغان کبیر پدر آقا سید علی و آقا میرزا محسن بود که شمال وی در جزء اول درج شد * پس دانسته شد که آقا میرزا هادی حفید یک برادر از اخوان حرم نقطه اولی است و آقا میرزا محسن پسر بلا واسطه برادر دیگر از برادران حرم است * اکنون از ذکر سایر افغان که عائلات عدیده اند در یزد و شیراز و سایر بلاد میگذریم و باصل موضوع رجوع مینمائیم

حضرت شوقی افندی غصن ممتاز

اولین فرزندی که از اقتران فرع و دو شجره طیبه بوجود آمده حضرت شوقی افندی است که از صلب آقا میرزا هادی افغان و صدف اولین کریمه حضرت عبدالبهاء در سال (۱۳۱۴) هجری قدم بعرصه وجود نهاده از عهد مهد تا باین عهد همواره در حجر تربیت جد بزرگوارش تربیت یافته و بعلاوه مدتی در کلیسه بیروت و سپس در اکسفورد لندن علوم و فنون شتی تحصیل فرموده جامع علوم فطریه و کسبیه شده اینک در میان اسباط حضرت عبدالبهاء که ذکوراً و اناناً صغیراً و کبیراً تا آن سنه (۱۳۴۲) عده شان بدوازده نفر رسیده از همه اکبر بزرگوار شد و اعلم و افضل و اجمل و اکمل است * و اگر چه

نگارنده حضرت بهاء الله را زیارت نکرده ولی بعضی میگویند که در صورت وقامت جناب شوقی افندی شباهت با آن حضرت دارد * باری چنانکه اشاره شد در سنین اخیره حضرتش در اکتوبر د لندن مشغول تحصیل علوم عصریه بود که بفته این فاجعه کبری یعنی صعود حضرت عبدالبهاء واقع شد *

حضرت منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء حکایت میکردند که چند روز قبل از حدوث کارانه عظمی بی مقدمه حضرت عبدالبهاء فرمودند که اطلاع دهید بشوقی افندی که بیاید * این کلمه ایراث حزن شدیدی در من و همه اهل حرم نمود ولی باز خود را دلداری دادیم که مقصد آنحضرت شاید رجوع مهمی از مهمات امریه باشد اما دفعه دیگر آن مطلب را باین لفظ تکرار نموده فرمودند فوری بنویسید که تمجیل کند در آمدن و حتی بنویسید که اگر تأخیر کنی دیگر بجزازه من نخواهی رسید * پس در همان روز نوشتیم ولی قبل از آنکه مکتوب بایشان برسد مصیبت عظمی واقع شد و این حادثه کبری را تلغرافاً بایشان اطلاع دادیم و تلگراف مزبور مانند صاعقه آسمانی قبل از وصول مکتوب بحضرت شوقی افندی واصل شد * چنانکه احبای لندن برای نگارنده حکایت میکردند وصول این خبر چنان بود که نزدیک شد جناب شوقی افندی را بخطر اندازد و تا چند روز چندین مرتبه غش کردند و غذاء میل نمیکردند تا آنکه لیدی بلامفیلد که گفتیم از خانمهای محترمه بهائیه است در لندن داو طلب شد که بایشان سفر کند و در راه مواظبت و خدمت نماید تا ورود حینفا و چنین کرد و تقریباً یکماه بعد از صعود وارد حینفا شدند و دوباره قیامت کبری در ماتم سرای حینفا تجدید شد *

انتشار اسمعیل آقا سیمانی

اسمعیل آقا که ۲۵ سال است از سیمان تبریز باحالی شورانگیز

مقیم کوی حضرت عبد البهاء شده بود و خدمت باغچه های بیت آن حضرت بتمامها باو واگذار شده بر این کار افتخار میکرد و سرورش در این بود که چون طراوت او را در وازهار و لطافت اشجار و اثمار بنظر انور آن معدن فضل و وقار برسد بمرحباتی او را شاد فرمایند بعد از صعود عرصه دنیا بر او تنگ و حیاة بی وجود مولا برایش تنگ نموده خود کشتی و انتحار را مایه نجات و افتخار شمرده صبح روز دهم ربیع الثانی و هفدهم قوس که یازده روز از افول شمس میثاق گذشته بود بمقام اعلی رفته زیارت و گریه بسیار کرده تا وقتی که هیچان فوق الحد در اعصاب او پدید شده از مقام چند قدم بالا رفته در وسط درختان سرو باتیغ کوچکی گلوی خود را بریده بخیمال تسلیم جان بر خاک غلطان شده فوری آقا رحمة الله خادم باغچه های مقام اطلاع یافته در مسافر خانه مقام او لا و بدرب خانه مبارک ثانیا اطلاع میدهد و فوراً دکتور کورک امریکائی که از بهائیات امریک و باخانمش برای زیارت آمده بودند باتفاق دکتور صالح مصری داماد آقا میرزا حسین حاجی حاضر شده بمعالجه او پرداخته و بالاخره او را بمریضخانه بردند و معالجه شد ولی الی الآن در نصف بدن او ضعف باقی است *

❦ اربعین ❦

قبل از ذکر احتفال در روز اربعین یعنی چهلیم از صعود این نکته را باید متذکر شد که یکتاشقیقه حضرت عبد البهاء ورقه مبارکه علیا که از اول امر تا این عهد معرض هر گونه حادثه فی بوده و هر نوع مصیبتی را تحمل فرموده و بار باهمه مصائب بردوش کشیده بودند در این هنگام در سنی متجاوز از هفتاد قیامی بسزا فرمودند و نفوذ قول ایشان سبب سد سبل اختلاف گردید *
 و فی الحقیقه هم ایشان در تدبیر امور بمشورت افنان و اصهار مبارک کارها را بخوبی انجام دادند و هم بهائیان در کمال اطاعت و اتحاد جلوه

نمودند * در همان شب صعود تلگرافی بامضای آن حضرت بشرق
 و غرب عالم مخیره شد باین مضمون (قد صعد الی ملکوت الاهی
 حضرت عبد البهاء) و بعد از چندی باز مخیره فرمودند که مرکز
 ولی امر الله حضرت شوقی افندی است و عنقریب سوادالواح و صایا
 ارسال خواهد شد * و پس از ورود حضرت شوقی افندی بحقیقتا
 بشارت وزود ایشارا مخیره فرمودند و احباء هم از جمیع نقاط بدون
 کمتر تأمل و تزلزلی انگشت قبول بردیده نهادند * تا آنکه روز
 ربیعین مبارک رسید و بار دیگر در حیفا قیامت عظمی برپا شد *
 اهالی از ادانی و اعالی بیت مبارک روی آوردند و بزم عزا و تذکار
 برپا کردند خطباء خطبه انشاء نمودند و شعراء و ادباء نشیندها سرودند
 و جم غفیری از خوان نعمت آن منعم کریم متنعم شدند * اما حضرت
 شوقی افندی با آنکه در حیفا حاضر بودند در احتفال حاضر نشدند
 زیرا بی نهایت متأثر بلکه مریض بودند و الواح و صایا نیز در آن روز
 قرائت نشد بلکه قرائت آن بروز دیگر محول شد که روز ۴۱ صعود
 بود مطابق ۱۸ جدی

(الواح و صایا)

اما الواح و صایا که از قلم حضرت عبد البهاء صادر شده صدور
 آن شروع شده است در سلطای هزار و سیصد و بیست و چهار و بیست
 و پنج که حضرت شوقی افندی ده یازده ساله بوده اند * در آن سنین که
 مفتشین سلطان عبد الحمید عثمانی بمکارفته تفضیلات وارد کرده موقع
 زندگانی و حیات حضرت عبد البهاء خطرناک شده بود در آن مواقع
 این الواح و صایا شروع شده و ابتداء شده است بمناجات غرای عربی
 و بعد از آن شرح مبسوطی از جناب نبی و فائز غصن اکبر میرزا محمد علی
 و اتباع او مشهور بناقضین و بالاخره سقوط او و اینکه امیددی در باره
 او نمانده و احباء باید ناظر بفرع دو شجره مبارک حضرت شوقی افندی

فرزند آقا میرزا هادی افغان باشند که او است غصن ممتاز از دو شجره طیبه و اوست ولی امرالله و رئیس لایعزل بیت العدل * اما آنچه مسلم شده آن الواح و صایا برور ایام و سنین تکمیل شده و این مسئله بعلاوه اینکه از مضامین مفهوم است بعلاوه جناب آقا سید یحیی اخوی حرم نیز چنین ذکر کردند که این الواح در باکتهی ممهور و سپرده بدست حرم بود و هر بچندی طلب میفرمودند و چیزی از مطالب لازم را صرفوم فرموده باز مختوم مینمودند و بتوسط حرم در صندوق مخصوص مکتوم میداشتند * خلاصه در روز چهارم و یکم از صمود مبارک بود که حضرت ورقه عایا که اولویت باجرای امور داشتند باحضار احباء فرمان دادند و چون احباء در بیت مبارک مجتمع شدند الواح و صایا را از صندوق مقصود برآورده ممهوراً بمجلس فرستادند نیمی از آن را آقا میرزا یوسف نغان بر خواند و نیم دیگر را آقا محمد تقی اصفهانی و باز قیامت عظمی از گریه و ضجه احباء برپا شد * و بعد از سوگواری همگی اظهار اطاعت و انقیاد نموده باحالتی آمیخته بهم از حزن و سرور متفرق شدند

اما الواح و صایا مشتمل بر سه قسمت است که هر یک از آن در موقعی صادر شده و از اثر کاک در سلك مرکز میثاق ثبت اوراق گذشته و شروع میشود بخطبه عربی غرائبی و بعد از آن بلسان فارسی مطالب لازمه و مسائل منظوره بیان شده و آن مسائل در سه موضوع است * اول سقوط غصن اکبر بسبب مخالفت او و شرح مبسوطی در مخالفتهای او و علت سقوط وی از شجره مبارکه * دوم استقرار امر بوجود حضرت شوقی افندی سبط اول زاد حضرت عبدالبهاء که از اقربان دو فرع از دو شجره طیبه اعلی و ابهی بوجود آمده و توصیف وی بوصف غصن ممتاز ولی امرالله و رئیس لایعزل بیت العدل و من بعده ولد بکره نسلا بعد نسل * سوم در ذکر افغان ثابتین و ایادی امرالله

و لزوم قیام ایشان بنشر و خدمت امر و شرحی اوفی در این خصوص *
 و اگرچه مسائل بسیاری و نکات بیشماری در آن الواح و صایا مندرج
 و مندمج است ولی مطالب اساسی آن همین سه قسم است که ذکر شد *
 و بالاخره نتیجه آنکه کل من فی الامر و جمیع اهل بهاء باید متوجه
 و مطیع و منقاد حضرت شوقی افندی و من بعده من یقوم مقامه
 باشند * اکنون دو اشاره سابقه که در این کتاب ذکر شد دانسته
 میشود * اول تعبیر رؤیای حرم محترم که راوی آن جناب آقا سید یحیی
 اخوی حرم است و قبلاً با آن اشاره کردیم * دوم آنکه گفته شد که
 مخالفت اولیه غصن اکبر که سبب سقوط او در آخر خواهد شد *
 و چنانکه جمیع بهائیان دانند چنین شد زیرا بعد از قرائت و نشر الواح
 و صایا بلکه قبل از آنکه کاملاً آن الواح مقدسه نشر شده باشد جمیع
 اهل بهاء انگشت قبول بردیده نهادند و ندای بلی سمعنا و اطعنا بر
 آوردند و زمام حل و عقد امور بکف کفایت حضرت شوقی افندی
 درآمد * و چون شئون روحانیه و جسمانیه اجازه نمیدهد که آن الواح
 مقدسه را درج نمائیم لهذا عجزاً کلام را بهمین مقام اختتام میدهیم *
 اگر حیات باقی و اجازه صادر و جزء ثالثی در تاریخ این امر تألیف شد
 ناچار الواح و صایا با آنچه در اطراف این مسئله بوقوع پیوسته و پیوندد
 از اقدامات ساقطه النبیجه حضرات (یعنی غصن اکبر و من معه)
 و مزایای ذاتیه حضرت غصن ممتاز و نکاتی در فلسفه و مصالح امریه
 مندرج و مندمج خواهد شد بعون الله تعالی * و بر بردیم عذر
 ما بپذیر * ای بسا آرزو که خالك شده *

ختمت القول فی حسن الختام بذکر الفصن والبدر التمام

(اعتذار)

بر ضمیر منیر دانایان آفاق روشن . و بر خاطر خطیر خوانندگان
 این اوراق مبرهن است که اکثر مؤرخین بلکه عموم مؤلفین متفقند

براینکه ضبط تاریخ عبارت است از بیان اصول قضایا و رؤس مطالب *
والا برای هیچ مؤرخ معتبر و نویسنده مقتدر امکان نیافته و اتفاق
نیفتاده است که در ضبط تاریخ يك نهضت یا مملتی از جزئی و کلی
بدون تباین اقوال و انظار قلم بر دفتر زده باشد * زیرا ممکن نیست که
هنگام حدوث حوادث غیر منتظره کمی در صدد باشد و آن حوادث
را عیناً از روی سرئیات خود ثبت نماید خصوصاً اگر قضایا متسلسل در
بلاد متنوعه و اقوام متعدده باشد در این صورت حتی الامتناع است
که یک نفر مؤرخ همه قضایا را خود مشاهده نماید و مطابق واقع
و حقیقت من دولت هیچ تزللی ثبت اوراق سازد * بلکه مجبور
میشود که از بلاد عدیده و افراد کثیره سؤال نماید آنهم پس از گذشتن
سالها و ماهها از موقع حدوث و عروض آن وقایع * در این هنگام
ناچار است که اقوال مسموعه را بطرق متنوعه بشنود و اگر در هیچ
امری تباین افکار و اقوال ناقلین را احساس نکند اقلاً در تعبیرات
و علل و اسبابی که برای آن حادثه میشوند يك تباینی مشاهده خواهد
کرد خصوصاً اگر آن تاریخ راجع بقومی باشد مثل حزب بهائی که
همواره مورد تهاجم و سوء تفاهم بوده فراغت و آزادی برای نشر مبادی
خود نداشته حتی حوادث متوالیه ایشانرا مهلت بر ضبط تاریخ نداده
و چه بسیار از مسائل مهمه که ترك و فراموش شده و چه بسیار از
بیانات شفاهیه رؤسا که قابل ضبط بوده و کسی آنرا ضبط نکرده
بالجمله چون شخص مؤرخ بجواید اینگونه تواریخ را ضبط نماید .
ناچار خواهد شد که اقوال مسموعه را تحت مطالعه آورده نظریه
خود را نیز در آن دخالت دهد و هر تعبیری که اقرب بمقل است یا حالت
آن محیط که این حادثه در آنجا حدوث یافته با آن تعبیر موافقت دارد
آنرا بنگارد و ما بقی را واگذارد * و چون چنین کند آن مسائل
نظریه اعم از اینکه از نظریه خود مؤرخ باشد یا نظریات ناقلین و رواة

ممکن است مطابق واقع باشد و ممکن است عیناً مطابق واقع نباشد *
 پس نتیجهٔ جمعیه که از تواریخ دنیا گرفته میشود نفس حادثه و رؤس
 قضایا است از قبیل آنکه در فلان سنه فلان حربی واقع شد * و در
 فلان تاریخ فلان قتل و نهی اتفاق افتاد ولی بدون شبهه در جزئیات
 آن تباینی خواهد بود * وقتی انسان بمشکلات تاریخ نویسی بر
 میخورد که خود قلم بگیرد و بخواهد يك قضیه را مطابق واقع بنگارد *
 قانیدی از قواد جیش ترانسوالی بعد از فراغت از جنگ با دولت انگلیس
 کتابی در تاریخ آن حرب نوشته * با آنکه خودش در قضایای حربیه
 حاضر بوده و چندان صاحب هوش و ذكاء و ماهر در فنون بوده که سپاه
 انگلیس را کراراً متوحش و دولت بریطانیا را مندهش ساخت و نیز
 در قدرت تقریر و تحریر شخصی شهیر بود و فی الحقیقه میتوان او را
 (اگزونوقون) ثانی و ذو السیف و القلم یاد کرد مع هذا در یکی از جرائد
 مقاله ئی نشر کرد تقریباً باین مضمون (من تمام مشقات حرب را تحمل
 کردم و ابداً خسته گی و کسالت عارض من نشد * اما نوشتن کتابی که
 در تاریخ قضایای آن محارب به نوشتم مرا خسته بلکه پیرو شکسته نمود)
 (مؤلف گوید)

الا ای که شمشیر داری بکف سپه رازم مید ری صف بصف
 بگیری اگر نیزه ئی از قلم خوری تیر های لن و لا ولم
 بر آن تیر ها گرشوی مستعد نه بگریزی از تیر هر منتقد
 یقین دایم از گه دلاورتوئی سپه دار و مرتیب و یاور توئی
 برد بر قلم ره نه هر عاقلی برد تیغ در دست هر جاهلی
 عبد الملك مروان را گفتند که زودت روز گار بضعف پیری
 انداخته و در سنی کمتر از پنجاه تیر قامتت را چون کمان خمیده و چنبری
 ساخته ، هانا سنگینی شمشیر و مقاومت باهر شجاع دلیر تو را پیرو
 زمین گیر کرده * فرمود نه چنین است بلکه نیزه قلم و سیف لسانم

بیشتر از سیف و سنان برنج آندازد* و زحمت تقریر و تحریرم فزون نراز
تیغ و تیر پیرو ناتوان سازد* چرا پیر نگرده کسی که هر هفته بکمر تبه
باید خطابه فی تحریر و در میان جمع تقریر نماید و عقل خویش را بر عموم
مردم عرضه دارد*

باری بر سر مطلب رویم نگارنده در این سنه (۱۳۴۲) بیست
و دو سال است که دائماً در سفر بوده چند مرتبه در اکثر مدن و قری
و قصبه جات وطن خود که مملکت ایران است سیر نموده و چند
مرتبه بقفقاز و دفره فی ترکستان و سه سفر بیلاذ عثمانی و سوریا
و فلسطین و بر الشام و سفری بر مصر و اکثر بلاد عرب و اخیراً سفری
بارو را رفته . تقریباً یکصد و پنجاه مدینه و قریه و قصبه از مراکز
بہائیان ایران و پنجاه مراکز از مراکز بہائیان خارجه را سیر کرده
و با هزاران نفوس کامله مطلع از قدماء و حدثاء خلطه و آمیزش
نموده و کتب بسیاری را که بر این امر بہر لسان نوشته شده اصل یا
ترجمه آنرا مطالعه نموده و کثیر امری از امور تاریخی و غیر تاریخی
است در موضوع این امر که بر این بنده پوشیده مانده باشد . و در
هر خصوص سعی و جهد و اافی مبذول داشته که رؤس و اصول حوادث
و وقایع را بطور صحیح بنگارد . و چیزی را فرو نگذارد پس آنچه
را میتوان بخوانند گان اطمینان دادا نیست که ره و س مسائل تاریخیه که
در این کتاب ضبط شده تزلزل ناپذیر است و اگر تأملی باشد فقط در
جزئیات و تعبیرات است و در آنها نیز مهمما ممکن شخص و تحریر شده
و اصح اقوال نگاشته گشته و کثر خدمتی که بعالم علم و تاریخ شده
اینست که نقشه و خریطه و یا متن و زمینه فی برای نویسندگان آتیہ
مہیا گشته* با وجود این اگر خوانند گان عظام تزلزلی بیابند و تأملی
فرمایند باید یقین کنند که از باب سہو و نسیان است نہ عمد و طغیان
(فلکل جواد کبوه و لکل عالم ہفوه) تا چه رسد باین آوارہ بی بضاعت

که نه در زمره علماء دانشمند است و نه در زمره ادباء ارجمند . پس اگر هدیه قابلی تقدیم حضور دوستان نکرده از قلات بضاعت است و اگر متاع لایقی برای یاران بارمغان نیاورده از عدم استطاعت است . و یقین است قراء عظام عذر ما را میپذیرند . و بزرگان بر خوردی ما خورده نمیگیرند چه که (زآب خورد ماهی خورد خیزد) والسلام خیر ختام

تقریظ

در هر عصری از اعصار که شخصی کامل و فردی اکمل برای تعلیم امم و تهذیب ملل قیام فرمود و مجدد تاریخ شد بعضی وقائع عصرش را بقلم محبت و رضا نگاشتند و برخی بحداد خصومت و بغضا . لاجرم از این دو رتبه افراط و تفریط صفحه تاریخش تاریک ماند و از این دو رنگ . سرآت جهان نمایش آلوده بدورنگ گشت * نه چهره مقصود از آن پدیدار شد . و نه طلعت محبوب از وی آشکاری * تواریخ مجددین امم که بدین دو قلم در صفحه عالم مرتسم گشته بر این معنی گواهی است ناطق و شاهدهی است صادق *

در این قرن نورانی که ظهور بزرگترین نوابغ عالم سید باب (نقطه اولی) و مهمترین مربی امم (حضرت بهاء الله) در آن واقع شده چون عصری است که شمس حقیقت و معارف در طلوع است و کواکب فنون و صنایع در جلوه و سطوع . لازم بود که لکه ننگین از چهره رنگین تاریخ برداشته شود و طلعت مقصود از غبار تیره حب و بغض شسته گردد . و حقائق امور بدون تمایل و انحراف بطرفی گفته آید تا تاریخ از تواریخ قرون خالی ممتاز گردد . و آئینه صافش حقائق جاریه را غماز شود . از این رو همان عاطفه که عالم را بسمت ترقی و تعالی سوق داده و امم را ذوق و شوق دیگر بر سر نهاده چراغهای پیه

و شمع را بکهرباء و برقی مبدل و مسافرت با حیوانات را بترن و و پلان
 آئیر محول داشته . مؤرخانی کامل چون حضرت مصنف فاضل اطال
 الله بقاء تربیت کرد و در مهد معارف و علوم پرورد * طینش را
 با آب صاف حق گوئی و انصاف عجین نمود تا چنین تاریخی که در
 خور ترقیات این عصر نورانی است بنگارد . و این آئینه حقیقت نما
 را که لایق این قرن روحانی است در میان گذارد . مسائل مسلمه
 عند العموم را بنویسد . و حقائق ثابتہ بین الجمهور را درج نماید .
 عواصف شدیده معتقدات قلم ثابش را تلفزاند . از تدوین حکایات
 مشهوره عند البهائیین اجتناب کنده * و از تحریر کثیری از وقایع
 معجز نما که مسلم عند العموم نه احترام نماید . تاریخ را بشهد
 فصاحت و بلاغت بیامیزد . و ملاحظت مزاح را بقدر لزوم در او بریزد .
 تاهر خواننده را در طی نصیب علمی فرح قلبی حاصل شود و هیچ
 مطالعه کننده در ضمن مطالعه خامد و خامل نشود . بسهل محتنع
 اسباب را عین اطناب کند و ایجاز را نظیر اعجاز . باری بیش از این
 توصیف کتاب نکند و در این باب دم نزنم زیرا
 مدح تعریف است و تخریق حجاب

فارغ است از مدح و تعریف آفتاب

کتاب بنفسه برای مدحت خود کتابی است ناطق (آفتاب آمد
 دلیل آفتاب) و لکن از اخلاق کامله و صفات فاضله حضرت مصنف
 که همگی خوانندگان وی را ندیده اند عرض میکنم که الحمد لله
 خداوند دو چشمه منیر معقول و منقول را از فکرش جاری فرموده
 و فریحه ذوق و شوق فطری را در او بودیعه نهاده و بلطف بیان و عذب
 کلام وجودت فکر و ذکاء و عقل و نبی مخصوصش داشته که نادر کسی
 بصحبتش برسد و مفتونش نشود . و که ترکیب خصائص و ملکاتش را
 بیابد و مجذوب اخلاقی نگردد . و من خود یکی از آن نفوس هستم

که مدت‌ها لذائذ صحبتش را ادراک کرده و بجزوظ و تلقایش بهره مند گشته
 و در حلقهٔ مخلصانش واردم * و واضح است که از زبان کلیل تقریر
 لذائذ وجدانیه نیاید. و از قلم روسیاه تحریر حظوظ روحانیه نشاید
 چه که آن در زندان تنگ الفاظ و عبارات وارد نشود. و این در دام
 سیاه حروف و کلمات درنیفتد. همین قدر میدانم که خوشترین اوقات
 حیاتم ساعات مصاحبتش بوده که هرگز لذائذش را فراموش نسکیم
 و در خانهٔ حضرتش را مخاطب نموده میگویم
 از این تاریخ دنیا شد بتاریخ تو تاریخی

که این تاریخ تاریخی تری تاریخ دنیا شد

ح نیکو

(تشکر)

تقریظ فوق از اثر قلم ادیب سخن سرا جناب حاجی میرزا حسن
 (نیکو) است و اگرچه ترجمهٔ حال فرخندهٔ فالش را بملاحظاتی چند در
 این کتاب درج نکرده باجمال بر گذار نمودیم ولی بعد از وصول این
 تقریظ که حضرتش پس از مراجعت از سفر هندو بر ما و اشرف بقلای
 حضرت ولی امر الله در حیفاً مرقوم فرموده و ارسال نموده معلوم شد که
 ملاحظات سابقه در ترك ترجمهٔ حال ایشان موقع نداشته * پس باکی
 نیست که بگوئیم جناب نیکو در بر و جرد تاجری بود شهیر و فاضلی بود
 تحریر و اکنون ادیبی است بی نظیر * در اوائل مشروطیت ایران قدسی
 چند در مراتب نجاح و فلاح ایران برداشته متدرجاً شخص در امور وی را
 بسر منزل بهائیت کشیده و این طریق را بهترین طرق نجاح شناخته بکمال
 صمیمیت کرد بر خدمت بسته تا مورد تم اجم مدعیان شده بساط تجارتش
 سپری شد و بعداً این مختلفه جان و مالش مورد حملات مستبدانهٔ اهل

غرض گشت * بالاخره مجبور بر مهاجرت بطهران شده دوازده سال بود که در حال اقامت در طهران بخدمت وجدان خود (عقاید بهائیه) مشغول بود و اینک یکسال است که رسماً از طرف حضرت ولی امرالله عطاقت تبیینی در اطراف شرق پرداخته و میپردازد و امید است در کل امور بمقصد مقدس خود نایل آید * و شبهه نیست که بعد از درج این تقریظ که بنظر خوانندگان محترم برسد حاجت نخواهد افتاد که از قدرت بنان و قوت بیان وی ذکری شود چه که هر خواننده فی خود میزاست و از کلام شیرین پی بوجوداتممکن متکلم خواهد برد * و جز مقام مبالغه فی را که در تمجید کتاب و کاتب بکار برده و از مقتضیات قلم هر نویسنده مقتدری است در سایر شئون تصدیق بر حسن تقریر و ممانعت تحریر آن فاضل نحریر خواهد نمود * و ما را کافی است که از جناب ایشان و چند نفر دیگر از نفوس ذیشان که تقاریظ شریفه خود را ارسال فرموده اند و بر درج آن قدرت نیافته ایم تشکر نموده احترامات فائده خدمتشان تقدیم نمائیم والسلام علی من اتبع الهدی

لقد فرغ من تألیفه وطبعه الاحقر عبدالحسین المتخلص

(باآواره) فی ۲۹ ینایر سنه ۱۹۲۴ م مطابق ۲۳

جمادی الثانیه سنه ۱۳۴۲ هـ

حقوق الطبع محفوظه

لؤلؤفیه



فهرست جزء ثانی از کتاب کواکب الدریه *

از صفحه الی

		وصل اوّل از فصل سوّم مناجات عربی در شان حضرة
۳	۲	عبد البهاء و عکس ان حضرت
۵	۴	نوآبه ام الکاينات
۶	۵	میرزا مهدی غصن اطهر
۸	۶	بهائیه . ورقه علیاه
۹	۸	مهد علیا
۱۰	۹	حرم ثالث
۱۴	۱۰	حضرة عبد البهاء بی عدیل و مثیل است
۱۵	۱۴	تأهل حضرت عبد البهاء
۱۹	۱۵	رفتار بهاء الله نسبت بعبد البهاء و بالعکس
۲۰	۱۹	وصل دوّم در شرح عهد و میثاق
۲۲	۲۰	کتاب عهدی
۲۵	۲۳	غصن اکبر
۲۹	۲۵	نقض عهد
۳۳	۲۹	تدبیر عبد البهاء و تأثیر در اهل بهاء
۳۶	۳۳	ابتدای نفوذ امر در امریکا
۳۷	۳۶	دکتور گتسنگر و خانمش ست لواء
۳۸	۳۷	مسافرت حاجی عبد الکریم بامریکا
۴۰	۳۸	میرزا اسد الله اصفهانی
۴۲	۴۰	میرزا اسد الله خان وزیر

از صفحه	الی	
۴۴	۴۳	توجه ابو الفضائل بامریکا
۴۶	۴۵	وصل سوم در ابویه و شعائر امریه
۴۸	۴۶	حیف و کوه کرمل
۵۵	۴۹	آخرین قضیه جسد نقطه اولی تابوت سکینه . و مقام اعلی ۴۹
۵۸	۵۵	مشرق الاذکار عشق آباد
۷۱	۵۸	استطراد راجع بشرح حال تالستوی
۷۴	۷۳	مدارس بهائیه . مدرسه تربیت طهران
۷۶	۷۴	مدرسه همدان و کاشان
۷۸	۷۶	بیت بغداد
۷۹	۷۸	وصل چهارم در حوادث دوره حضرت عبدالبهاء
۸۰	۷۹	آقا محمد رضا محمد آبادی
۸۸	۸۰	اقامیرزا ورقا و روح الله
۸۹	۸۸	شهدای خسته تربت حیدری
۹۳	۸۹	حاجی محمد ده سرخی
۹۶	۹۳	شاه و اتابک و درینفوس و لواء
۱۰۲	۹۶	مقدمه بلوای اصفهان
۱۰۳	۱۰۲	مقدمات بلوای یزد و توابع آن در ذیل هشت عنوان
۱۰۴	۱۰۳	سرایت فساد با کثر بلاد
۱۶۰	۱۵۵	امور متفرقه راجع بهمدان و در طی آن است ذکر صحیح فروش و رضاقلی سلطان شهید
۱۶۲	۱۶۰	مسافرت امریکائی در ایران
۱۶۴	۱۶۲	مشروطه ایران
۱۶۶	۱۶۴	دستور حضرت عبدالبهاء
۱۶۷	۱۶۶	شهدای خسته ساری
۱۷۳	۱۶۸	بلوای نیریز

از صفحه	الی	شهداء متفرقه
۱۷۶	۱۷۴	قسم ثانی در ذکر علماء و شعراء
۱۷۷	۱۷۶	حاجی صدر همدانی و قلامذه اش
۱۷۹	۱۷۷	بعضی از رجال دولت و علماء مات
۱۸۲	۱۸۰	میرزا اسد الله فاضل مازندرانی
۱۹۱	۱۸۷	در طی آن ذکر آقایان اردستانی است
۱۹۲	۱۹۱	شعراء و ادباء
۱۹۴	۱۹۲	آقا میرزا نعیم
۱۹۸	۱۹۴	وصل پنجم - در آزادی عبد البهاء
۲۱۵	۱۹۹	حرکت عبد البهاء از عکا پورت سعید و مصر
۲۱۹	۲۱۵	و شرح مسافرت آنحضرت باورپا و امریکا
۲۲۱	۲۱۹	مشرق الاذکار شیکاگو
۲۲۲	۲۲۱	یک جمله در باب رسمهای مبارکه
۲۲۵	۲۲۲	نقل از مکتوب میرزا ولی الله خان و رقاء
۲۲۸	۲۲۵	متفرقه
۲۳۴	۲۲۸	خطابه حضرت عبد البهاء (ایها الحاضرون)
۲۳۷	۲۳۴	مراجعت بشرق و ایقاد نار حرب در غرب
۲۴۰	۲۳۸	دولت آباد ملایر و شهادت شهیدین
۲۴۷	۲۴۰	آقا شیخ علی اکبر قوجانی . و میرزا حبیب الله نائینی
۲۴۸	۲۴۷	فاجعه عراق
		یکزن مظلومه دیگر . بیته خانم شهیده